**کارگاه دیالکتیک:**

**تزهایی درباره‌ی**

**مسیرهای کنونی مواجهه‌ی قدرت‌ها با قیام ژینا**

****

نویسنده:

**امین حصوری**

**اسفند ۱۴۰۱**

**کارگاه دیالکتیک:**

**تزهایی درباره‌ی**

**مسیرهای کنونی مواجهه‌ی قدرت‌ها با قیام ژینا**

امین حصوری

2 اسفند ۱۴۰۱ | [نسخه‌ی ورد](http://pdf.kaargaah.net/159_Theses_on_current_confrontations_of_powers_with_Jina_Uprising.docx)

حدود پنج‌ماه از شروع قیام ژینا گذشته است؛ یکی از رشته خیزش‌هایی که از دی ۱۳۹۶ تاکنون دومینوی سقوط جمهوری اسلامی ایران را رقم زده‌اند. خیزش انقلابی ژینا نیز به‌نوبه‌ی خود زمان تاریخی را فشرده کرده است: از یک‌سو شتاب تحولات، که حتی ترسیم طرح‌واره‌ای از تسلسل و ارتباطات درونی رویدادها و ریشه‌ها و پیامدهای آن‌ها را دشوار کرده است؛ و از سوی دیگر، مجموع این تحولات چنان تأثیراتی در فضای فکری و سیاسی جامعه بر جای گذاشته‌اند که ردیابی و خصلت‌یابی آن‌ها با سنجه‌های متعارف گذشته به‌هیچ رو امکان‌پذیر نیست. تاریخ در جغرافیای ایران آبستن تحولات تعیین‌کننده‌ای‌ست، و در همین راستا، ذهنیت و ارزش‌های حاکم بر جامعه دستخوش تغییرات شگرفی شده‌اند. با این همه، برای جهت‌یابی در میدان ناهموار این مبارزه‌ي خطیر باید خطر کرد و شمایی از مسیر پرتلاطم و ناپایدار تحولات را به‌تصور درآورد، گیریم نارسا و موقتی‌بودنِ این تصویر از پیش مسلم باشد.

برای روشن‌کردن نقطه‌ی عزیمت و پیش‌فرض‌های این نوشتار، برخی از رویدادها و موقعیت‌هایی که در مقطع کنونی اهمیت ویژه‌ای دارند را برمی‌شماریم: **الف**) اعتراضات مستمر خیابانی کمابیش فروکش کرده‌اند (با استثنای بزرگ جمعه‌های اعتراضیِ زاهدان)، اما همان‌طور که انتظار می‌رفت وضعیت به روال «عادی» گذشته بازنگشت و همه می‌دانند که وضع کنونی حکایت آتش زیر خاکستر است؛ **ب**) حربه‌ی اعدام‌ دستگیرشدگان و تهدید عینی زندان - با شرایطی موحش‌تر- نتوانست سازوکار ارعاب مورد انتظار حاکمان را تأمین نماید. درعوض، مقاومت در اشکال مختلف همچنان ادامه دارد؛ **ج**) در اثر مبارزات گسترده‌ی مردمی و سرکوب‌های قساوت‌بار حاکمیت، بازمانده‌ی مشروعیت رژیم نزد اکثریت مردم فروریخته است. ضرورت عبور از جمهوری اسلامی به یک توافق نانوشته‌ی عمومی بدل شده است؛ **د**) روند ریزش نیروهای «خودی» در ساختار درونی حاکمیت به‌طور آشکار و پنهان افزایش یافته و با بیانیه‌ی موسوی مسیر آن هموارتر شده است؛‌ **ه**) سرکوب عریان اعتراضات مردمی این‌بار بهانه‌ای شد برای تشدید انزوای سیاسی دولت ایران در عرصه‌ي بین‌المللی و تعلیق مذاکرات برجام (گرچه دلیل واقعی این فشارهای شدت‌یافتهْ پافشاری رژیم ایران در همراهی با روسیه بود، اما وجهه‌ی جهانی خیزش ژینا محمل اجرای آن واقع شد)؛ **و**) حاکمان در چرخشی نسبتا غیرمنتظره، ظاهراً به‌مناسبت ۲۲ بهمن و با داعیه‌ی پیروزی و اقتدار و در قالب عفو رهبری، برخی از زندانیان سیاسی را آزاد کرده‌اند[[1]](#footnote-2)؛ **ز**) هسته‌ی سخت قدرت شتاب‌زده سازوکاری شبه‌قانونی برای واگذاری باقیمانده‌ی ثروت‌های عمومی (تحت مالکیت دولت) به نخبگان خودی تدارک دیده است؛ **ح**) روند آلترناتیوسازی از بالا برای آینده‌ی سیاسی ایران در قالب همراهی اپوزیسیون راست‌گرا با دولت‌های غربی شتاب گرفته است؛ **ط**) با کاهش نسبی فضای امنیتی خیابان‌ها، اعتراضات و اعتصابات کارگری بار دیگر سیر صعودی یافته‌اند[[2]](#footnote-3) و ناقوس بحران‌ فزآینده‌ی اقتصادی [و پیامدهای سیاسی تهدیدآمیز آن برای دولت] را به‌صدا درآورده‌اند؛ **ی**) حاکمان در مراودات دیپلماتیک با قدرت‌های غربی پیغام‌های مصرانه‌ای برای بازگشت به پای میز مذاکره (برجام و غیره) ارسال می‌کنند و برای نشان‌دادن حسن‌نیت، شروع به آزادی شهروندان غربی اسیر/گروگان‌ در زندان‌های ایران کرده‌اند[[3]](#footnote-4).

با این مقدمات، که فهرست آن می‌تواند بلندتر باشد، شاید خواننده‌ی این سطور هم تصدیق نماید که با نقطه‌ی عطفی در روند تحولات جاری مواجهیم که نیازمند واکاوی و تحلیل (جمعی و مستمر) است. نوشتار حاضر، که برای سهولت در قالب چند تزِ مرتبط ارائه می‌شود، تلاشی‌ست در این جهت. خاطرنشان می‌کنم که با توجه به نارسایی و ناتمامی این تزها، عرضه‌ی آن‌ها صرفاً محملی‌‌ست برای دعوت از نیروهای چپ و مترقی به هم‌اندیشی حول دلالت‌های موقعیت کنونی، که خود ضرورتی‌ست برای راهجویی‌های جمعی. چون، خیزش ژینا به‌ناگزیر به میدان زنده و خطیری برای پیکارهای هژمونیک و ضدهژمونیک نیروهای متعارض بدل شده است[[4]](#footnote-5) (وضعیتی که پیدایش آن از منظر درکی تاریخی از مناسبات جهانی سلطه، به‌هیچ رو عجیب و نامنتظر نیست). با توجه به پیشروی مشهود راست‌گرایان به‌پشتوانه‌ی قدرت‌های داخلی و خارجی، آینده‌ی فرودستان و ستمدیدگانِ (طبقه‌ی کارگر در معنای وسیع آن) در جغرافیای ایران در گرو آن است که بتوانند هرچه زودتر بلوک نیروهای مستقل خود را تشکیل دهند.

\* \* \*

## تز ۱

چنان‌که قابل‌ پیش‌بینی بود، مقاومت‌های مردمی به‌رغم شدت‌یابی سرکوب‌ها (حتی تا مرحله‌ی عقب‌نشینی جنبش خیابان) تداوم یافته‌اند. اما خیزش ژینا این تحول کیفی را به‌همراه داشت که سرانجام یکی از شالوده‌های برپایی و استواری نظام اسلامی درمعرض فروپاشی قرار گرفت. این بنیان چیزی نیست جز استمرار نظام سلطه ازطریق تسلط مستمر بر بدن زن و امر تنانه و بازنماییِ انقیاد اجتماعی زن به‌منزله‌ی جاری‌بودن آموزه‌های اسلام در فضای جامعه. پیشروی خیزش ژینا با الهام از شعار «زن، زندگی، آزادی» و ایستادگی‌های زنان و اقلیت‌های جنسی و جنسیتی، بازتولید این بنیان نظام سلطه را مختل ساخته است: خواه در پهنه‌ی حیات روزمره و سوژگی شهروندان، خواه در حیطه‌ی کارکردهای ایدئولوژیک آن. خیزش ژینا، به‌سان امتداد و برآیند کیفی مجموع مبارزات پیش از خود، افق‌های مقاومت روزمره را دگرگون ساخته و چشم‌اندازی انقلابی به آن‌ها بخشیده و مازادهای عینی/مادی نیروی تخیل را محقق ساخته است؛ طوری‌که اینک نظم تحمیلی دولت اسلامی نه‌فقط در خیابان (تظاهرات خیابانی)، بلکه در سپهر زیست روزمره‌ی مردمان نیز به چالش کشیده می‌شود. اگرچه نمودهای این مقاومت ارتقایافته‌ی روزمره هنوز به‌قدر مجاب‌کننده‌ای همه‌گیر نیستند، اما مسیر فراگیرشدن این روند کاملاً مشهود است و تاییدی‌ست بر آنکه رژیم ایران در موقعیت کنونی قادر نیست بار دیگر نیروی حیاتی‌ای که آزاد شده را به محبس بازگرداند. هرقدر فروپاشی بنیان زن‌ستیزانه‌ی دولت جمهوری اسلامی شتاب بیشتری بگیرد، روند فروپاشی کلیت این نظام تسریع خواهد شد.

## **تز ۲**

دامنه‌ و شدت بحران عمومی (اقتصادی، سیاسی و اجتماعی) در جغرافیای سیاسی ایران به مرحله‌ای رسیده که نه‌فقط پایینی‌ها (اکثریت جامعه) نمی‌خواهند به روال سابق زندگی کنند، بلکه بالایی‌ها هم نمی‌توانند به روال سابق حکمرانی کنند (با وام‌گیری از تعبیر لنین). در اثر پیامدهای این بحران‌ِ عمومیِ چندلایهْ تضاد بین مردم و هیئت حاکمه به‌نحو بی‌سابقه‌ای شدت یافته است: «مردم از دولت جدا شده‌اند و به لزوم استقرار نظم جدید پی برده‌اند». درنتیجه، مردمان ناراضی بیش از پیش به مبارزه‌ی تاریخی علیه نظام سیاسی مستقر جلب می‌شوند و برای دست‌زدن به عمل انقلابی آمادگی نشان می‌دهند. همه‌ی این‌ها بدان معناست که با یک «موقعیت انقلابی» مواجه هستیم. مسلماً این موقعیت انقلابی لزوماً به انکشاف «انقلاب اجتماعی» نمی‌انجامد، چون انقلاب پیروزمند درکنار شرایط عینیِ فوقْ مستلزم فراهم‌بودن برخی شرایط ذهنی‌، ازجمله گفتمان فراگیرِ انقلابی و رهبری سیاسی‌‌ست. حال آن‌که ملزومات تأمین این شرایط ذهنی به‌طور خودبه‌خود محقق نمی‌شوند و ستیز و کشاکشی دایمی بر سر امکان و چگونگی تکوین آن در جریان است. همچنین، در روند پویش تاکنونیِ جنبش انقلابی ژینا شاهد بوده‌ایم که فراتر از مردمان معترض در داخل کشور، نیروی تاریخی دیگری هم در تلاش است تا بر شرایط ذهنی جامعه و - از این طریق - بر کیفیت و سمت‌وسوی فرآیند انقلابی تأثیر بگذارد. مشخصاً قدرت‌های غربی و منطقه‌ای همه‌ی ابزارهای رسانه‌ای و تمهیدات سیاسی‌شان را به‌کار گرفته‌اند تا - با توجه به شکنندگی داخلی و انزوای بین‌المللی جمهوری اسلامی - گفتمان و رهبری‌ مطلوب‌شان را بر خیزش تحمیل نماید، با این هدف که نیروی جمعی آزادشده را به‌سمت شکل محدودی از «انقلاب سیاسی» کانالیزه کنند. از سوی دیگر، استراتژیست‌های اتاق فکر حاکمیت بیش از همه به این واقعیت واقف‌اند که وقتی تشدید سرکوب‌ها دیگر قادر نیست چرخه‌ی هم‌افزای «بحران‌- خیزش توده‌ای-سرکوب» را متوقف یا حتی کُند سازد، تداوم حکمرانی به‌سبک سابق ممکن نیست؛ اینکه با مادیت‌یابیِ فراگیرِ اصل انکار و عمومیت‌یابیِ خواست دگرگونیِ، و در توالی خیزش‌های توده‌ای، «موقعیت انقلابیْ» بازتولید می‌شود و دیر یا زود شکلی از شرایط ذهنیِِ مساعد برای عبور از نظام سیاسیِ مستقر تکوین خواهد یافت. درنتیجه، حاکمان به‌خوبی واقف‌اند که در تداوم «موقعیت انقلابیْ» مولفه‌ی رهبری خواه توسط یک نیروی اجتماعی سازمان‌یافته‌ و خواه [در شکلی دگردیسه] به‌میانجیِ قدرت‌های خارجیِ رقیب شکل خواهد گرفت. اگر این برآورد درست باشد، یک پرسشِ اساسی این است که در این فرآیند تحولات پرتلاطم، عاملیت/فاعلیتِ حاکمان کنونیْ چگونه پدیدار خواهد شد و چه نقشی ایفا خواهد کرد؟ برای پاسخ به این پرسش باید قدری به عقب بازگردیم.

## **تز ۳**

مسیر هیولاشدن جمهوری اسلامی، به‌واسطه‌ی تشدید مستمر تضادها و بحران‌های داخلی و خارجی، همواره با افزایش توامان میل و نیاز آن به ضمانت‌های بقا و ماندگاری ملازم بوده است. عطش رژیم نوپای ایران به سلاح اتمی، که خصوصا پس از شکست در جنگ با عراق اوج گرفت، در همین راستا قابل ارزیابی‌ست: پیدایش این عطش، که با گذر زمان هرچه بیشتر به یک سیاست راهبردیِ پایدار و تعیین‌کننده و پرهزینه بدل شد، با تاریخچه‌ی تکوین توطئه‌وار جمهوری اسلامی، داعیه‌های استکبارستیزیِ و حیات سیاسی پرتنش آن و نیز تجربه‌ی تحقیرآمیز جنگ با عراق پیوند داشت. از منظر حاکمان، دستیابی به سلاح اتمی ضمن اینکه خطر غافل‌گیرشدن به‌مانند فرجام شاه پهلوی را از میان می‌برد، روبنای ایدئولوژیک رهبری مقتدرانه‌ی جهان شیعی - با داعیه‌ی هماوردی با اسرائیل - را تحکیم و تقویت می‌نماید[[5]](#footnote-6). درنهایت، دستیابی به سلاح اتمی همچون تمهیدی استراتژیک برای تضمین ثبات بین‌المللیِ رژیم به‌رغم بحران‌ها و بی‌ثباتی‌های داخلی‌اش در اهداف راهبردی نظام اسلامی تثبیت گردید[[6]](#footnote-7). به‌واقع، در فضای پساجنگ (۱۹۸۸/۱۳۶۷)، دولت ایران برای ادغام در نظم جهانیْ دو مسیر مکمل و نامتجانس را در پیش گرفت: یکی پذیرش داوطلبانه‌ی بازسازی نولیبرالی مناسبات کلان اقتصادی[[7]](#footnote-8)؛ و دیگری تلاش برای دست‌یابی به سلاح اتمی. مسیر دوم که ظاهراً می‌بایست پادزهری علیه ادغام انفعالی یا زبونانه در نظم جهانی باشد، به افزایش فشارهای بین‌المللی بر رژیم ایران و منزوی‌شدن فزآینده‌ی آن انجامید. مجموعه‌ی این تنازعات و تحولات سیاسی-اقتصادیِ پیامد آنها،‌ چرخش دولت ایران به‌سمت دولتی نظامی را تسهیل و تسریع کرد. درنتیجه، سپهرهای سیاست و اقتصاد و نظامی‌گری به‌نحوی در هم ادغام شدند که تفکیک طبقه‌ي حاکم اقتصادی و سیاسی از نخبگان نظامی و دستگاه نظامی ناممکن گردید. مسیر یادشده سرانجام به تفوق رویکردی نزد حاکمان انجامید که خواهان نزدیکی راهبردی به جبهه‌ی نوظهور روسیه و چین بود. ولی اکنون با‌ گذشت بیش از یک دهه از غلبه‌ی چنین رویکردی بر دستگاه سیاسی ایران، به‌واسطه‌ی رویه‌های حساب‌گرانه‌ و دوگانه‌ی دولت‌های روسیه و چین[[8]](#footnote-9)، حاکمان ایران هرچه بیشتر درمی‌یابند که جبهه‌ی شرق به‌تنهایی نمی‌تواند تکیه‌گاه قابل‌اطمینانی برای بهبود جایگاه بین‌المللی آنان باشد و قمارکردن همه‌ی فرصت‌ها بر روی اسب روسیه و چین خطاست. از سوی دیگر، با تشدید مستمر بحران‌های داخلی و توالی خیزش‌های توده‌ای پس از دی ۹۶، و خصوصا در اثر گسترش قیام ژینا و دوام مازادهای مهارناپذیر آن، نخبگان حاکم با این واقعیت روبرو شده‌اند که تأکید حداکثری بر مولفه‌ی ژئوپولتیک لزوماً قادر نیست ثبات سیاسی داخلی و ماندگاری آنان را تضمین کند[[9]](#footnote-10). در همین راستا، به‌نظر می‌رسد که بازسازی محتاطانه‌ی رابطه با غرب (ضمن ادامه‌ی بازی با کارت شرق) در دستور کار قرار گرفته است. و مهم‌تر آنکه، این بازسازیْ بخشی از یک پوست‌اندازی سیاسیِ کلان خواهد بود که «طبقه‌ی حاکم» بیش از همیشه به ضرورت آن واقف شده‌ است.

## تز ۴

«پوست‌اندازی سیاسیْ» سازوکاری ناگزیر و متعارف در تاریخچه‌ی حیات جمهوری اسلامی بوده (نظیر چرخش به‌سمت اصلاح‌طلبی یا چرخش پوپولیستی احمدی‌نژادی)، که کارکرد نهایی‌اش تأمین انطباق‌پذیریِ سیال برای هدف ماندگاری رژیم بوده است؛ گیریم اَشکال پیاده‌سازی و ژرفای تغییرات سیاسیِ برآمده از آن همواره تابعی از ملزومات شرایط تاریخی‌ بوده‌اند. در موقعیت کنونی اما این پوست‌اندازی سیاسی، برای تأمین هدف ماندگاری طبقه‌ي حاکم، با ملزومات تماماً متفاوتی روبروست و لذا مستلزم ژرفای بی‌سابقه‌ای‌ست. چون در سال‌های اخیر نظم سیاسی حاکم - در اثر مجموع بحران‌ها - مستمرا شکننده‌تر شده و امکان عینی فروپاشی سیاسی را افزایش داده است. نمود این وضعیت اینک بار دیگر در پرتو رویدادهای قیام ژینا مشهود است. فروپاشی رژیم می‌تواند منحصرا در اثر پویش تحولات داخلی (ریزش خودی‌ها و قدرت‌یابی مخالفان) و در قالب سرنگونی انقلابی تحقق یابد. اما یک مسیر محتمل‌(تر)، فشار و مداخله‌ی قدرت‌های خارجی برای جایگزینی نخبگان کنونی با نخبگان سیاسی جدید است، که طبعا بر جذب و تحریف تکانه‌ی تحولات داخلی درجهت هدایت «بهینه‌ی» تحولات آتی استوار است. با توجه به برجسته‌شدن فزآینده‌ی این مسیر دوم، به‌نظر می‌رسد که حاکمان ایران به عینی‌بودن «خطر فروپاشی» واقف(تر) شده‌اند[[10]](#footnote-11). اما همان‌طور که عینی‌بودن امکان فروپاشی به‌معنای تحقق حتمیِ آن نیست، آگاهی نخبگان حاکم بر این امکان عینی نیز به‌معنای وادادن و عقب‌نشینیِ آنان نیست. به‌عکس، طبقه‌ي حاکم در واکنش به این وضعیت می‌کوشد استراتژی سنجیده‌ای درجهت حفظ ابتکارعمل و جایگاه ویژه‌ی خود اتخاذ کند. پوست‌اندازی سیاسی یکی از مسیرهای استراتژیک پیشاروی حاکمیت است؛ و به‌‌همین اعتبار، باید آن را رویکردی فعال درنظر گرفت، نه رویکردی انفعالی از سر استیصال. بنابراین، فقط مخالفان و معترضان نیستند که در فرآیند انقلابی جاری به راه‌های عبور از جمهوری‌اسلامی و نظم سیاسی بعدی می‌اندیشند؛ بلکه بیش از آن‌ها، طبقه‌ی حاکم و قدرت‌های جهانیْ در نگاهی رو به جلو (برای تضمین منافع آتی خود)، به راه‌های ممکن برای بازسازی باثبات‌تر نظم مستقر از دل همین شرایط ملتهب/ انقلابی می‌اندیشند. اگر چرخش اصلاح‌طلبی عمدتا معطوف به مصادره و دگردیسی گفتار سیاسی دگراندیشان و حذف ادغامی جنبش بالنده‌ی آزادی‌خواهی در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۳۷۰ بود، اینک چالش اصلیِ پیش روی حاکمان این است که چگونه بتوانند فرآیند انقلابیِ حاضر را مصادره کنند[[11]](#footnote-12). و مشخصاً این‌که چه شکل و مسیری از گذار سیاسی می‌تواند ضمن تامین ثبات سیاسی (تحت نظم سرمایه‌دارانه)، جایگاه طبقه‌ی حاکم را حفظ نماید. با اینکه طبقه‌ی حاکم سناریوهای معتدل‌تری هم برای این پوست‌اندازی سیاسی در دسترس دارد[[12]](#footnote-13)، ولی اگر هستی اجتماعی طبقه‌ی اقتصادی-سیاسی حاکم را تماماً به ظرف سیاسی کنونی‌اش محدود ندانیم، درمی‌یابیم که طبقه‌ی حاکم که ازقضا همه‌ی شریان‌های قدرت نظامی را هم به‌دست دارد، برای تأمین منافع‌اش لزوما و به‌هر قیمتیْ نیازمند حفظ پوسته‌ی سیاسی جمهوری اسلامی نیست[[13]](#footnote-14). چه‌بسا یک پوست‌اندازی سیاسیِ «موفق»، با پشتوانه‌ی ضمنی قدرت نظامی، بهتر بتواند ثبات مناسبات سرمایه‌دارانه و منافع ویژه‌ی طبقه‌ی حاکم را تأمین نماید[[14]](#footnote-15). اما تاریخچه‌ی دافعه‌انگیز طبقه‌ی حاکم مانع از آن است که به‌تنهایی بتواند فرآیند پوست‌اندازی سیاسی مطلوب خود را پی بریزد. بنابراین، اگر پوست‌اندازی سیاسی هدایت‌شده یکی از گزینه‌‌های پیشاروی رژیم ایران باشد، پیشبرد آن مستلزم هم‌سازی با «دیگران» است.

## **تز ۵**

ضرورت تأمین ثبات مناسبات سرمایه‌دارانه در جغرافیای ایران دغدغه‌ای کلیدی‌‌ست که حاکمان و دشمنان خارجی آنان را به‌رغم همه‌ی تنش‌های موجود در یک جبهه‌ی مشترک قرار می‌دهد. قدرت‌های غربی برای تامین ملزومات جهانی سرمایه‌داری، به‌ویژه برای مهار و سرکوب مقاومت‌ها و مبارزات ستمدیدگان، به شُرکایی استوار در جوامع «جنوب جهانی» نیاز دارند؛ همچنان که برای تقویت جایگاه خویش در منازعات ژئوپولتیک بینا-امپریالیستی[[15]](#footnote-16). به‌واقع، کاربست مکرر دوگانه‌ی رایج «ایران و جهانْ» این واقعیت کانونی را به حاشیه برده که ایران صرفا بخشی از جهان است، نه جدا از آن یا در برابر آن. این شکاف فرضی و توهم‌آفرین، در بازنماییِ مستمر تنازعات دیپلماتیک میان دولت ایران و حریفان غربی‌اش مدام برجسته‌تر شده است. حال آن‌که بر بستر مناسبات جهانی‌شده‌ی سرمایه‌داری، تداوم خودکامگی سیاسی در «جنوب جهانی» و تداوم نظم اقتصادی-سیاسیِ حاکم بر جهانْ وابستگیِ متقابل و تنگاتنگی با یکدیگر دارند. به‌ اعتبار این وابستگی و درهم‌تنیدگی، می‌توان از مفهوم «طبقه‌ی جهانی بورژوازی» سخن گفت، که بر تعلق طبقاتی مشترکِ خودکامگانِ جنوب جهانی و همتایان‌شان در سایر دولت‌ها (ازجمله در دولت‌های قدرتمند) دلالت دارد. با این همه، درست به‌دلیل همین وابستگی‌های ساختاری، زمانی‌که پایه‌های قدرت خودکامگان در اثر جنبش‌های توده‌ای انقلابی سست می‌گردد، قدرت‌های جهانی به‌سرعت نشان می‌دهند که در عرصه‌ی سیاستْ دوست و دشمن پایدار نمی‌شناسند (فرجام سیاسی محمدرضا شاه و حسنی مبارک را به‌یاد بیارویم). روند افزایش بی‌ثباتی رژیم ایران که از دی ۹۶ آغاز شده بود، در آبان ۹۸ نمود مشهودی یافت، و با خیزش ژینا به اوج خود رسید‌ه است. درنتیجه، هم قدرت‌های غربی، و هم طبقه‌ی حاکم ایران ضمن هم‌سویی در ضرورت سرکوب و مهار فرآیند انقلابی، مسلماً با نگاهی کلان‌تر به این روند می‌نگرند و در همین‌راستا همه‌ی گزینه‌ها را بر روی میز دارند؛ ازجمله گزینه‌ی عبور از صورت‌بندی سیاسی جمهوری اسلامی. اما پرسش اینجاست که جدا از این اشتراک‌نظر کلی بین «دشمنان» دیرینه (یا دوستان طبقاتی)، آیا مسیرهای سیاسیِ مطلوب آن‌ها در ساحت انضمامی نیز می‌تواند واجد هم‌پوشانی باشد؟ رویدادهای چند ماه اخیر به‌روشنی نشان داده‌اند که استراتژیِ فعلی قدرت‌های غربیْ تقویت نیروهای سلطنت‌طلب[[16]](#footnote-17) برای هژمونی‌یابی بر فرآیند خیزش ژیناست، یعنی هدف‌گذاری اولیه‌ی آنان معطوف به استحاله‌ی روند انقلابی‌ست: طی پنج‌ماه گذشته تمام رسانه‌های فارسی‌زبانِ دولت‌های غربی به‌طور هماهنگ بدیل سیاسی‌ای را برجسته‌کرده‌اند که با نشانه‌ها و گفتار سلطنت‌طلبی‌ شناخته می‌شود و شامل هر ائتلافی‌ست که رضا پهلوی عنصر کلیدی آن باشد. به‌مدد سازوکارهای سیاسی و رسانه‌ای، این عناصر چنان برساخته و تصویرپردازی شده‌اند که بتوان آن‌ها را به‌عنوان نمایندگان جنبش انقلابی مردمان ایران به جهانیان و خصوصا به خود مردمان تحت‌ستم حُقنه کرد[[17]](#footnote-18). دعوت از رضا پهلوی، مسیح علی‌نژاد و نازنین بنیادی به‌عنوان صدای انقلاب مردم ایران به کنفرانس امنیتی مونیخ، جای هیچ شبهه و تفسیری در این‌باره باقی نمی‌گذارد. این رویکرد زمخت و شتابزده‌ی دولت‌های غربی صرفاً حاکی از وقوف آنان به این واقعیت است که پویایی درونی خیزش توده‌ای می‌توانست/می‌تواند از آن‌ها سبقت بگیرد و با تعمیق فرآیند انقلابی، افق انقلاب اجتماعی را تحقق‌پذیر سازد.

در سوی دیگر، در تقارنی نامتجانس و متناقض‌نما، دامن‌زدن به گفتار سلطنت‌خواهی همچنین یکی از تمهیدات دستگاه امنیتی دولت ایران برای مهار روند رادیکالیزه‌شدن خیزش‌های توده‌ای پس از دی ۹۶ بوده است. با‌ گذشت زمان، بخشی از لشکر سایبری رژیم اساساً به پیاده‌نظام رسانه‌ای تکثیر گفتار سلطنت‌طلبی بدل شد (با ادبیات سیاسی و رفتارهای مشابه). طی سال‌های اخیر روایت‌های متعددی حاکی از تماس‌ها و مذاکرات بین نمایندگانی از سپاه پاسداران با رضا پهلوی بوده‌اند. اگرچه ارزیابی نهایی این روایت‌ها به‌دلیل عدم دسترسی به داده‌های مستند فعلاً ناممکن است، اما منطق سیاسی وضعیتْ و سمت‌وسوی رویدادها همخوانیِ روشنی با مضمونِ کلیِ این روایت‌ها دارد. ازجمله با نظر به برجسته‌بودن گفتار ناسیونالیستی (عظمت‌طلبی) و «بازار آزاد» در رویکردهای هر دو طرف؛ و خصوصا با نظر به حمایت‌های تصریحی همیشگی رضا پهلوی از سپاه پاسداران. آنچه حاکمان ایران و خویشاوندان طبقاتی‌شان در دولت‌های غربی را به اتخاذ این تمهید سوق داد، نه یک هماهنگی توطئه‌آمیز، بلکه منافع مادی مشترک آن‌ها بود که مستلزم جلوگیری از هژمونی‌یابی گفتمان مبارزه‌ی طبقاتی و نیروهای چپ بر خیزش‌های توده‌ای متاخر بوده است[[18]](#footnote-19). بنابراین، طبقه‌ی حاکم در ایران قادر است - درصورت لزوم - از پوسته‌ی سیاسی «حکومت اسلامی» فاصله بگیرد و در مقابله با تعمیق فرایند انقلابی با دشمنان غربیِ «حکومت» و بخشی از اپوزیسیون هم‌سو شود. و به‌واقع، نشانه‌های آشکاری وجود دارد که این بالقوگی از مدتی پیش در مسیر فعلیت‌یابی قرار گرفته است. با این همه، نه طبقه‌ي حاکم ایران و نه دولت‌های غربی لزوماً همه‌ی تخم‌مرغ‌هاشان را در یک سبد نمی‌گذارند[[19]](#footnote-20)، بلکه با تدارک این راهکار - به‌سان یکی از گزینه‌ها - صرفاً خود را برای تحولات پیش رو آماده می‌سازند[[20]](#footnote-21). آن‌ها بدین‌طریق ضمن دفع خطرِ غافل‌گیری توسط پویش انقلابیِ محتملِِ خیزش جاری، می‌کوشند «هدایت» خیزش را تا مرحله‌ی «اهلی‌شدنِِ» آن به‌دست بگیرند. مسلماً دولت‌های غربی و نخبگان دولت ایران اهداف و شیوه‌های یکسانی را در حمایت از سلطنت‌خواهی دنبال نمی‌کنند[[21]](#footnote-22)؛ و بی‌گمان هر دو طرف، به‌رغم توسل به راهکاری مشابه، از امتیازگیری‌های متقابل غافل نیستند. اما نکته‌ی اساسی آن است که اشتراکات آن‌ها چنان بنیادی‌ست که در مواقع بحرانی خواه‌ناخواه به هم‌سازی می‌رسند.

## تز **۶**

روند بازتکوین طبقه‌ی حاکم در ایران از فردای انقلاب ۵۷ روندی مرکب و پرتنش بود که پس از عبور از اقتصاد جنگی و برپایی اقتصادی نولیبرالی در سال‌های «سازندگیِ» پساجنگ، نهایتاً از اوایل دهه‌ی ۱۳۸۰ به تثبیت (علنی) یک الیگارشی اقتصادی انجامید. این الیگارشی ضمن تسلط بر شریان‌های اقتصادی کشور، بنا به تاریخچه‌ی تکوین خویش، قدرت سیاسی را نیز به‌انحصار خود درآورد. درعین حال، ازآنجا که جمهوری اسلامی برای پاسخ به بحران‌های مستمر داخلی و خارجی‌اش راهبرد بسط مستمر نظامی‌گری و دستگاه پلیسی-امنیتی را اختیار کرده بود، ناچار بود به‌طور فزآینده‌ای بر شالوده‌ی نظامی-امنیتیِ شکل‌گرفته در سال‌های سرکوب ضدانقلابی و دوران جنگ تکیه کند. لذا مسیر تکوین الیگارشی اقتصادی در ایران چنان با ساختار نظامی-امنیتی و اقتصادسیاسیِ نظامی‌گری درآمیخته است که برای نامیدن طبقه‌ی حاکم با دقت خوبی می‌توان از اسم مستعار «سپاه پاسداران» استفاده کرد؛ با این تبصره‌ی مهم که اقتصاد سیاسی سپاه پاسداران به‌میانجیِ زنجیره‌های متعددی با سایر کلان-بنیادهای شبه‌دولتی (نظیر آستان قدس، بنیاد مستضعفان، ستاد اجرایی فرمان امام[[22]](#footnote-23)) درهم‌تنیده است. این مجتمع عظیم نظامی-صنعتی‌-مالی-تجاری چنان گسترده و پرنفوذ و همه‌جاحاضر است که شایسته‌ی عنوان «دولت سایه» است، گرچه طی این سال‌ها تحت فشار ضرورت‌های تاریخی یا تشدید بحران‌های سیاسی-اقتصادی بخشا از سایه به‌در آمده است. اگر «طبقه‌ی حاکم» در این‌ معنای مشخص را را شریک بومی قدرت‌های جهانی در پاسداری از مناسبات جهانی سرمایه‌داری (بر بافتار طبقه‌ي جهانی بورژوازی) بدانیم، در این‌صورت بسیاری از بازی‌های سیاسیِ دوگانه‌ و متناقض‌نمای دولت‌های غربی در برابر جمهوری اسلامی رمزگشایی می‌شوند. ازجمله، درمی‌یابیم که چرا برای دولت‌مردان اروپایی تحریم «سپاه پاسداران»، به‌مثابه‌ی شالوده‌ی طبقاتی نهاد دولت در ایران، امکان‌پذیر نیست[[23]](#footnote-24). چون اگر بنا باشد که دولت آینده‌ی ایران همچنان دولتی بورژوایی (و ترجیحاً وفادار) بماند، وجود و کارکرد این شالودهْ ضرورت‌ دارد. به‌همین سان، روشن می‌شود که چرا مطالبه‌گری از دولت‌های قدرتمند برای ایستادن در جانب انقلاب ستمدیدگان، اساساً توهم‌آمیز است.

به‌طور خلاصه: درحالی‌که بازسازی دولت بورژوایی در ایران لزوماً از مسیر حفظ پیوستار سیاسیِ متعارفِ جمهوری اسلامی عبور نمی‌کند، ولی خواه‌ناخواه نیازمند حفظ شاکله‌ی اصلی طبقه‌ی حاکم است. در این میان، نقش‌آفرینی فعال قدرت‌های غربی در استحاله‌ی فرآیند انقلابی ژینا، خلاصیِ طبقه‌ي حاکم ایران از پوسته‌ی سیاسی جمهوری اسلامی را تسهیل می‌کند و بدین‌طریق، به‌واقع کمکی‌ست به بازسازی باثبات(تر) دولت بورژوایی در جغرافیای ایران. خصوصا که جمهوری اسلامی به‌دلیل تشدید پروپاگاندای غرب‌ستیزی در دو دهه‌ی گذشته و برداشتن گام‌های مهم در نزدیکی‌ راهبردی به جبهه‌ی ژئوپولتیکی شرق، دچار چنان تنگنا و جمودی شده که امکان تحرکِ «طبقه‌ی حاکم» در شرایط بحرانی حاضر را محدود کرده است. بخشی از تضادها و تناقضات اخیر در ارکان قدرت سیاسی ایران ناشی از تشدید همین تنگناست[[24]](#footnote-25).

اینکه طبقه‌ي حاکم ایران و قدرت‌های غربی برای مهار افق انقلابیِ خیزش ژینا به منتهی‌الیه اپوزیسیون راست و مانور سیاسی بر مدار گفتار سلطنت‌طلبی متوسل شد‌ه‌اند، به این تصور دامن می‌زند که خطر اصلی پیش روی ما احیای نظام سلطنتی‌ست. بر همین اساس، نیروهای چپ و مترقی نسبت به خطرات بازگشت نظام سلطنتی هشدار می‌دهند و درخصوص ماهیت نوفاشیستی و ارتجاعی مریدان سلطنت و خویشاوندی بینش و مشی سیاسی آنان با حاکمان و مریدان جمهوری اسلامی (به‌درستی) افشاگری می‌کنند. اما خطر احیای نظام سلطنتی به‌راستی تا چه حد واقعی‌ست؟ و اگر مهم‌ترین خطر نیست، برجسته‌سازیِ آن کدام خطر واقعی را به‌حاشیه می‌برد؟

## تز ۷

کاملاً قابل انتظار بود که در روند دوام و گسترش خیزش ژینا، شکاف‌ها و صف‌بندی‌های درونی در میان مخالفان جمهوری اسلامی افزایش یابند و فضای کلی خیزش را متأثر سازند. اما اینکه مخالفت یا موافقت با سلطنت‌خواهی به مرکز ثقل این صف‌بندی‌ها بدل شود، لزوماً برآمده از برآیند آرایش داخلی نیروهای اجتماعی نبود. تا اینجا نشان داده شد که این وضعیت، بیش از هرچیز برساخته‌ی مداخلات امپریالیستی - بر بستر شرایط پیش‌داده - بود که ازقضا با منافع دورتر طبقه‌ي حاکم ایران و با سیاست‌‌های امنیتی رژیم ایران هم‌خوانی دارد. اما آیا عمده‌شدن منازعات سیاسی حول این صف‌بندی‌های مشخص، به‌راستی بر عینیتِ خطر احیای نظام سلطنتی در ایران دلالت دارد؟ پاسخ این نوشتار به این پرسش منفی است. چون توسل قدرت‌های ارتجاعی به گفتار سلطنت‌خواهی در مقطع کنونی، لزوماً پیوندی با قابلیت‌های نظام سلطنتی برای تأمین ثبات سیاسی در نظم سرمایه‌دارانه‌ی بعدی ایران ندارد. بلکه حربه‌ی سلطنت‌خواهی برای این قدرت‌ها صرفاً امکانی سهل‌الوصول برای تأمینِ سریع‌تر یک کارکرد مشخص و مقطعی‌ست، که چیزی نیست جز تحمیل فضایی پوپولیستی و ضدانقلابی بر روند خیزش ژینا. سهل‌الوصول بودن این امکانْ ناشی از وجود پیشینیِ زیرساخت‌های انسانی و رسانه‌ای و گفتمانی‌ست که طی سال‌های گذشته حول خاندان پهلوی پرورش و توسعه یافته‌اند. وانگهی، از آنجا که سلطنت‌خواهی کمابیش یک دال تهی‌ست که به‌راحتی با مضامین مطلوب قدرت‌مداران پر می‌شود، اجماع راست‌گرایان را تسهیل کرده و پرورش پوپولیسم ضدانقلابی را تسریع می‌کند. چون راست‌گرایان، با تمرکز صرف بر «براندازی» و به‌دلیل پراگماتیسم افراطی‌شان، به‌راحتی به یک گذار سیاسی حول گزینه‌ای موجود و ظاهراً خنثی و مورد قبول قدرت‌ها تن می‌دهند؛ چنان‌که در عمل هم شاهد آن بوده‌ایم. با این حال، اگر این پروژه‌ی بدیل‌سازی از بالا حول هاله‌ی پهلوی بر سویه‌های انقلابی قیام ژینا «پیروز»‌ گردد، صرفاً به‌معنای کارکرد «موفق» آن برای گذار از پوسته‌ی جمهوری اسلامی‌ (همانند اسب تروا) خواهد بود؛ نه لزوماً به‌معنای احیای نظام سلطنتی در ایران. چرا که قدرت‌مندانی که این پروژه را پیش می‌برند، خواهان بازسازی دولت سرمایه‌داری در ایران و ثبات سیاسی میان‌مدتِ آن هستند. حال آن‌که الگوی سلطنتی فاقد آن جاذبه‌ی عمومی و قابلیت‌های سیاسی لازم برای تأمین و تضمین این ثبات است (کافی‌ست ناهم‌خوانی بارز آن با استبدادستیزی قیام ژینا و/یا بحران مرتبط با ستم ملی را درنظر بیاوریم). ناکامی رسوای رضا پهلوی در آزمون اینترنتی «وکالت می‌دهم» تاییدی بود بر این برآورد موثق که سلطنت‌ به‌سان نظام حکمرانی آینده، در بین مردمان تحت‌ستم ایران جایگاهی ندارد[[25]](#footnote-26). برخی از دلایل عدم اقبال عمومی به نظام سلطنتی عبارتند از: بی‌اعتمادی موجه نسبت به بازگشت به گذشته‌ی ارتجاعی و سپری‌شده‌ی استبدادی؛ پیوند مستقیم گفتار ناسیونالیستی سلطنت‌طلبان (با ترجیع‌بند باستان‌گرایی و تمامیت‌ارضی) با ناسیونالیسم مرکزگرای حاکمان کنونی؛ و پیوند دیرینه‌ی بین پدرسالاری و مردسالاری با پدرمحوری و گفتار اقتدارطلب و فردمحور سلطنت‌طلبان[[26]](#footnote-27). بنا به‌ مجموع همین دلایل و زمینه‌ها، رضا پهلوی مکرراً خاطرنشان کرده که آمادگی او برای نقش‌آفرینی در پروژه‌ی «گذار کنترل‌شده» از جمهوری اسلامی لزوماً مشروط و محدود به برپایی نظام سلطنتی در آینده‌ی سیاسی ایران نیست. او حتی در هماهنگی با آخرین تحولات و بازخوردهای عمومی، ترجیح شخصی خود را «جمهوری سکولار» معرفی کرده و سلطنت موروثی را «نقض حقوق بشر» خوانده است[[27]](#footnote-28).

با این اوصاف، همگرایی نسبتاً سریع نیروهای راست‌گرا بر محور رضا پهلوی لزوماً معطوف به ایجاد و تحمیل شکل نظام سلطنتی در ساختار سیاسی آتی ایران نیست. به‌همین اعتبار، خطر اصلی نهفته در تحرکات هماهنگ قدرت‌های غربی و اپوزیسیون اولترا-راست ایران (با مساعدت‌های ضمنی طبقه‌ي حاکم ایران)، نمی‌تواند بازگشت به مناسبات سلطنتی باشد. بلکه، پروژه‌ی «گذار سیاسیِ کنترل‌شده» همان‌ چیزی‌ست که عطش قدرت پهلوی‌گرایان را با منافع طبقه‌ي حاکم ایران و قدرت‌های غربی هم‌سو و جمع‌پذیر می‌سازد.

## تز ۸

باید اذعان کرد که متأثر از کارکردهای دیرینِ الگوهای فکری غالب بر جامعه، تمایزگزاری بین «براندازی» و انقلاب هنوز رویه‌ی چندان فراگیری نیست[[28]](#footnote-29) و لذا با نظر به فاکتورهایی نظیر فشار پیامدهای تداوم بحران، ضعف مشهود اپوزیسیون، و شدت خشم و استیصال عمومی، بخش قابل‌توجهی از مردم به شیوه‌ی خلاصی/گذار از جمهوری اسلامی اهمیت چندانی نمی‌دهند. در نتیجه،‌ بخشی از معترضان و خصوصا بخشی از لایه‌‌های خاموش مخالفان و ناراضیان نیز - همانند قدرت‌های غربی و برخی جریانات اپوزیسیون - پهلوی را گزینه‌ای در دسترس و «پراگماتیستی» برای تجمیع نیروها درجهت سرنگونی جمهوری اسلامی تلقی می‌کنند. بازشناسیِ این واقعیتْ مدخل مهمی‌ست برای طرح این پرسش بنیادی که: اگر میراث استبداد شاهی برای تحولات ضدسلطنتی، زمینه‌سازی برای گسترش بنیادگرایی اسلامی (بر بستر خفقان سیاسی و تکثیر خوی استبدادی و پدرسالارانه) بود، میراث عینیِ جمهوری اسلامی برای خیزش‌های ضددولتی چه بوده‌ است؟

پاسخ این نوشتار آن است که میراث‌ درون‌ماننده‌ی جمهوری اسلامی گسترش و تثبیت ارزش‌های نولیبرالی و تکثیر ذهنیت و سوژه‌ی نولیبرال در میان نسل‌های پسا-انقلابی بوده است؛ ذهنیت و کارکردی که در فرآیند تلفیق نولیبرالیسم با خفقان سیاسی، بنیادگرایی اسلامی، مردسالاری، ناسیونالیسم و نظامی‌گری رشد و قوام یافت. نمودهای مفصل‌بندی نولیبرالی این معجون «بومیِ» سلطه و ستم، به‌طور فزآینده بر درون‌مایه‌ی حیات فرهنگیِ جامعه و پویش‌های کلان سیاسی-اجتماعی و اقتصادی حک شده است. اگر از این منظر به مساله نگاه کنیم، درمی‌یابیم که چرا بسیاری از مخالفان جمهوری اسلامی، در ساحت اقتصاد سیاسیْ خویشاوندانِ نزدیک آن هستند؛ چرا اصحاب و همراهان سابق رژیم و مخالفان امروز آن،‌ از حلقه‌ی نزدیکان رضا پهلوی سر درمی‌آورند[[29]](#footnote-30)؛ و چرا اپوزیسیون راست‌گرا و «دموکراسی‌خواه» ایرانی به‌سهولت به «مدیریت گذار» رضا پهلوی تن داده است. رواج و درونی‌سازی خوانش‌های نولیبرالی از دموکراسی و حقوق بشر و مناسبات اجتماعی در زمانه‌ی جمهوری اسلامی همچنین توضیح می‌دهد که چرا اکنون بسیاری از «مردمان عادی» به‌طور انفعالی و غیرانتقادی و ظاهراً پراگماتیستیْ روند تحولات معطوف به «گذار کنترل‌شده» را دنبال می‌کنند. با وجود اینکه در اینجا فاکتورهای مهم دیگری هم دخیل‌اند[[30]](#footnote-31)، ولی کارکرد آن‌ها را می‌باید در پیوند با این پیش‌زمینه‌ی پررنگِ تاریخی درنظر گرفت. زمینه‌ای که به هژمونیِ خوانشی نولیبرال از مناسبات اجتماعی راه بُرده است، که به‌میانجیِ آنْ حیات و پویش جمهوری اسلامی از اقتصاد سیاسی و بنیاد طبقاتی‌اش و نیز از ساختار نظم جهانی جدا انگاشته می‌شود؛ اقتصاد در تنگنای سیاست دیده می‌شود، و نه برعکس؛ و لذا منشاء همه‌ی ستم‌ها و معضلات و رنج‌های موجود (و نیز قساوت‌های دستگاه سرکوب) به روبنای اسلامیِ[[31]](#footnote-32) حکومت و ناکارآمدی (تلویحا بی‌سوادی) و فساد حاکمان و روگردانی از «جهان آزاد» نسبت داده می‌شود. با گسترش چنین درکی، و بر بستر عام‌تر شرایط مادی-تاریخی، بخشی از جامعه به‌راحتی پذیرای گفتمانی می‌شود که با هیاهوی بسیار وعده‌ی سکولاریسم،‌ آزادی‌های فردی، کارآمدی (نخبه‌گرایی) و پیوند با «جهان آزاد» را می‌دهد. بنابراین، درون‌مایه‌ی اصلی میراث زنده‌ی جمهوری اسلامی، غلبه‌ی ارزش‌ها و آموزه‌های نولیبرالی بر فضای ذهنی جامعه (به‌مانند روح زمانه/ Zeitgeist) است که از تکوین اندیشه‌ی انتقادی نسبت به کلیت مناسبات حاکم بر جامعه و جهان جلوگیری کرده و بدین‌طریق موجب افول (و اغتشاش) آگاهی طبقاتی‌ در میان ستمدیدگان شده است. این فقدان به‌نوبه‌ی خود به‌منزله‌ی مانعی اساسی در مسیر تکوین سیاست طبقاتیِ رادیکال و/یا بازشناسی و گسترش اجتماعی آن عمل کرده است. و این همان وجهی از میراث جمهوری اسلامی‌ست که همزمان تأثیر مناسبات نظم جهانی بر جغرافیای ایران، و پیوستگی و در هم‌تنیدگی این دو قلمرو را نشان می‌دهد.

## تز **۹**

روند پوست‌اندازی سیاسی طبقه‌ی حاکم در ایران دیر یا زود شکل ژرف‌تری و آشکارتری به خود خواهد گرفت، چون بحران عمومی چندگانه‌ای که شالوده‌ی بازتولید نارضایتی‌های عمومی و اعتراضات توده‌ای‌ست کماکان ادامه خواهد یافت. در شرایطی که به‌واسطه‌ی خیزش ژینا بسیاری از مبارزات اجتماعی شکوفا شده‌اند، پیوند یافته‌اند، یا وارد فاز رویارویی آنتاگونیستی با‌ نظم سیاسی حاکم شده‌اند، کارکرد پیشین دستگاه سرکوب در مهار اعتراضات مردمی - ازطریق ارعاب‌افکنی - کمابیش به کران‌های خود نزدیک شده است. جنبش «زن، زندگی، آزادی» فضاهای تازه‌ای برای پیشروی زنان، ملت‌های تحت‌ستم و به‌طور کلی ستمدیدگان علیه تابوها و ارزش‌های رسمی نظام حاکم خلق کرده است. متأثر از همین فضای عمومی، و در امتداد بحران اقتصادی، قابلیت جنبش کارگری برای هدایت اعتراضات مستمر و پراکنده‌ی کارگران به‌سمت مبارزات مسنجم و سازمان‌یافته در حال افزایش است[[32]](#footnote-33). در این میان، تداوم اعتراضات دیاسپورای ایرانی به التهابِ سیاسی موجود دامن زده و عادی‌سازی مناسبات خارجی و وضعیت داخلی را برای رژیم ایران دشوار ساخته است. همه‌ی این‌ها حاکی از آن است که تغییراتی کیفی در ساختار حکمرانی ایران در پیش است. هرچند، تردیدی نباید داشت که دستگاه سرکوب تا لحظه‌ی آخر (خواه مرحله‌ی ادغام در دستگاه سرکوبِ نظام سیاسیِ بعدی، و خواه مرحله‌ی انهدام در اثر پیروزی انقلاب) به‌ وظایف خود ادامه خواهد داد. به‌واقع، عملکرد مستمر دستگاه سرکوبْ یکی از ملزومات اساسی«گذار سیاسی هدایت‌شده از بالا»ست. چون تأمین امنیتِ این نوع گذارِ سیاسی، مستلزم مهار رادیکالیزه‌شدن خیزش و جلوگیری از پیروزی انقلاب مردمی‌ست.

اگر چالش‌های بیرونیِ عمده‌ی قیام ژینا را سرکوب داخلی و مداخله‌ی خارجی/ امپریالیستی بدانیم، که درجهت نابودی و استحاله‌ی آن عمل می‌کنند، مهم‌ترین چالش درونیِ آنْ غلبه بر رویکردهای ذهنیِ به‌جا مانده از میراث شوم جمهوری اسلامی‌‌ست. چرا که قیام ژینا در فرآیند حرکت خود به‌طور فزاینده‌ای به‌ پهنه‌ی پیکارهای هژمونیک و ضدهژمونیک میان ذهنیت‌های ارتجاعی و انقلابی بدل شده است. در بافتار اجتماعی-تاریخیِ برآمده از سیطره‌ی ذهنیت نولیبرالی، فقدان نسبی آگاهی طبقاتیِ و بینش انتقادیْ به تقویت تلاش‌های هژمونیکِ نیروهایی می‌انجامد که درجهت استحاله‌ي قیام ژینا می‌کوشند. تکرار بی‌شرمانه‌ی شعار «زن، زندگی، آزادی» از دهان قدرت‌مداران، دولتیان، جنگ‌سالاران، ناسیونالیست‌ها، پدرسالاران و حامیان فعال سرمایه‌سالاریْ نه‌فقط تلاش روشنی برای مصادره‌ی انقلاب ستمدیدگان است، بلکه تاییدی‌ست بر این هشدار که در عصر سیطره‌ی نولیبرالیسم، انقلاب هم قابل کالایی‌سازی‌ست. مشخصاً قدرت مخوف نظم سرمایه‌داری در آن است که نیازی ندارد علیه شعار «زن، زندگی، آزادی» موضع‌گیری و صف‌آرایی کند، بلکه مسیر سهل‌ترِ هضم و ادغام آن در «فمینیسم‌ سرمایه‌دارانه» را در پیش می‌گیرد (همان‌طور که طی دهه‌های پیشْ در مواجهه با چالش‌های رادیکالِ جنبش فمینیستی، روایتی سرمایه‌دارانه از فمینیسم[[33]](#footnote-34) خلق کرد که همچنان در حال گسترش است).

## چشم‌انداز (به‌جای جمع بندی)

پرسش نهایی این است که در برابر چالش‌ها و خطراتِ پیشاروی قیام ژینا چه امکاناتی داریم؟ به‌باور من، امکانات اصلی ما همه‌ی اَشکال سازمان‌یابی از پایین هستند که طی قیام ژینا ظرفیت‌های رهایی‌بخش آن‌ها بازشناسی و بخشا فعال شده‌اند. باید اذعان کرد که در روند خیزش‌های توده‌ای که از ۹۶ آغاز شده‌اند و هر ساله در ابعاد و سطوح مختلف تکرار شده‌اند، تاکنون بسیج سیاسی (mobilization) بر سازمان‌یابی (organization) تفوق داشته است. حال آنکه بسیج سیاسی اگرچه مولفه‌ای ضروری‌ست، اما بنا به‌ سرگذشت و تجربه‌ی همین خیزش‌ها، هیچ‌گاه کافی نیست. درواقع، بین بسیج سیاسی و سازمان‌یابیْ دیالکتیکی وجود دارد که عنصر تعیین‌کننده‌ی آن درنهایتْ سازمان‌یابی‌ست. اگرچه اَشکال بدیلِ سازمان‌یابی در گستره‌ی جغرافیایی ایرانْ نمودهای ناموزونی داشته‌اند (هم‌چنان‌که سطوح مشارکت رزمنده در خیابان و درجه‌ی سرکوب نیز ناموزون بوده‌اند)، اما با اطمینان می‌توان گفت که بازشناسی و کاربست ایده‌ی سازمان‌یابی محله‌محور، نظیر «کمیته‌های مقاومت محلات»، یکی از دستاوردهای این خیزش در حیطه‌ی سازمان‌یابی بوده است. به‌واقع، دوام قیام ژینا و فراتررفتن کیفی و کمیِ آن از خیزش‌های توده‌ای قبلی بیش از همه مرهون این شکل از سازمان‌یابی بوده است. سازمان‌یابی محله‌محور نه‌تنها بسیج سیاسی مستمر از پایین و مقاومت در برابر دستگاه سرکوب را ممکن می‌سازد، بلکه میدانی‌ست برای آموزش سیاسیِ انقلابی، تمرینِ خودگردانیِ جمعی از پایین («سیاست‌ورزی از پایین[[34]](#footnote-35)»)، و به‌طور خلاصه تعمیق فرآیند انقلابی. در موقعیت کنونی، اگر پادزهری در برابر هجوم همه‌جانبه به قیام ژینا قابل تصور باشد، یکی از عناصر اصلی آن بی‌گمان گسترش این شکل از سازمان‌یابی، یعنی کمیته‌های مقاومت محلات خواهد بود:‌ از یک‌سو،‌ گسترش آن‌ها سهم مهمی در دوام جنبش خیابان و مقاومت جمعیِ رادیکال در فضاهای عمومی خواهد داشت (همان‌گونه که نمونه‌های موفق آن در برخی شهرها - خصوصا کوردستان - نشان داده‌اند)؛ و از سوی دیگر، گسترش آن‌ها در شرایط خاص ایران لازمه‌ی انسجام‌یابی مبارزات طبقاتی، پیش‌روی جنبش کارگری و پیوندیابی ارگانیک آن با سایر جنبش‌های اجتماعی‌ست؛ مسیری که می‌تواند به‌ شکوفایی سویه‌های انقلابی خیزش و نیز به تدارک موفق یک «اعتصاب عمومی» سرنوشت‌ساز بیانجامد. مشخصا، اگر بنا باشد در برابر رویه‌ی انفعالیِ مصرف توده‌ای محصولات رسانه‌های مین‌استریم درباره‌ی انقلاب، بدیلی انقلابی برای «گفتگوی ستمدیدگان از پایین» خلق گردد؛ یعنی اگر بنا باشد مطالبات مردمان تحت‌ستم در فرآیندی از پایین و در قالب منشورهای انقلابی تدوین گردند تا از رهگذرِ آنْ نیرویی مادی برای ایستادگی در برابر هژمونی‌طلبیِ راست‌گرایان و قدرت‌مداران مهیا گردد، وجود و تکثیر کمیته‌های مقاومت محلاتْ ضرورتی اساسی‌ست. چالش‌های پیشاروی فراگیرشدنِ منشور مطالباتیِ تهیه‌شده توسط تشکل‌ها و فعالین صنفی-کارگری[[35]](#footnote-36)، نمونه‌ی زنده‌ی مهمی برای نشان‌دادن اهمیت وجود/تدارکِ چنین کارکردی‌ست. با توجه به ضرورت تاریخی تدوین و تکثیر منشورهای مطالباتیِ گروه‌های مختلف ستمدیدگان، پرسش اساسی اینجاست که چه نوع سازوکارها و چه اشکالی از سازمان‌یابی قادرند پشتوانه‌ای برای فرآیند دموکراتیک تدوین این منشورها، بازشناسی متقابل و پیوندیابی چشم‌اندازهای آنها، و نیز بدل‌شدن مطالباتِ طرح‌شده به نیرویی مادی برای پیشبرد فرایند انقلابی (در برابر هجوم گسترده‌ی ضدانقلاب) فراهم سازند. در شرایط کنونی، به‌نظر می‌رسد گسترش کمیته‌های مقاومت محلات همان حلقه‌ی مفقوده‌ برای پاسخ‌گویی به این ضرورت تاریخی باشد. [مهم‌ترین نمونه‌ی زنده در این زمینه، تجارب انقلابی مردمان سودان و نقش بی‌بدیل کمیته‌های مقاومت محلات در فرآیند انقلابی سودان (از دسامبر ۲۰۱۸ تاکنون) است. کمیته‌های مقاومت محلات نه‌فقط نقش بسیار موثری در بسیج عمومی و تداوم مبارزه‌ی انقلابی (خصوصا پس از بازگشت ضدانقلابی نظامیان به عرصه‌ي سیاست) داشته‌اند، بلکه همچنین نقش بی‌بدیلی در تدوین منشور مطالبات انقلابیِ مردمان سودان در فرآیندی از پایین و دموکراتیک داشته‌اند[[36]](#footnote-37).]

\* \* \*

**پی‌نوشت**:

نقاشی روی جلد اثر مشهوری از پابلو پیکاسو با نام **گوئرنیکا** (Guernica) است. ‌گوئرنیکا شهری در شمال اسپانیا بود که در اوایل جنگ داخلی اسپانیا به‌ درخواست ژنرال فرانکو توسط بمب‌افکن‌های ارتش آلمان نازی بمباران گردید (آوریل ۱۹۳۷). این نقاشی یکی از از معروف‌ترین نمادهای ضدجنگ در تاریخ هنر معاصر است؛ اما همزمان یکی از ماندگارترین نمونه‌های اعتراض هنری به دخالت‌های ارتجاعی و امپریالیستی علیه یک جنبش مترقی و انقلابی‌ست.

**kaargaah.net**

1. بی‌گمان وضعیت بحرانی زندان‌ها، خواه فقدان زیرساخت‌های لازم در مقایسه با ابعاد دستگیری‌ها و خواه بالقوگی‌ افزایش مقاومت جمعی زندانیان، همان‌گونه در گزارش‌های فشرده‌ی برخی رفقای ازادشده بیان شد، نقش مهمی در آزادسازی شماری از زندانیان سیاسی داشته است. اما برای فهم جامع‌تر دلایل این به‌اصطلاح «نرمش» حاکمیت یا عفو ملوکانه می‌باید همچنین فاکتورهای بیرون از زندان‌ها و نیز سیاست‌های کلی رژیم را درنظر گرفت. یعنی درکنار اضطرارهایی که این اقدام را بر رژیم تحمیل‌ کرده‌اند، باید همچنین اهدافی که رژیم با این اقدام دنبال می‌کند را لحاظ کرد. در اینجا برای مثال می‌توان به تأثیرات این اقدام بر حوزه‌های زیر اشاره کرد: بر ذهنیت عمومی جامعه (با نمایش اقتدار ازطریق رأفت)؛ بر روند قیام ژینا (توهم پیروزی و گشودگی فضا)، و یا کارکرد آن در مرحله‌ی کنونی تعامل رژیم با قدرت‌های جهانی (به‌سان سیگنال تفاهم). جان کلام آنکه، در هر اقدامی از این‌دست در کنار تأثیرات بی‌واسطه‌ی مبارزه باید فاعلیت رژیم را نیز درنظر گرفت. خصوصا با توجه به آن‌که نه‌فقط بسیاری از زندانیان سیاسی مشمول این آزادسازی نشده‌اند، بلکه به‌رغم این فضای ظاهراً «آشتی‌جویانه»،‌ رویه‌ی دیرین دستگیری/زندان و مجازات و حتی اعدام همچنان ادامه دارد. [↑](#footnote-ref-2)
2. اعتصابات کارگری طی ماه گذشته روندی صعودی داشته‌اند. به‌دلیل بلندبودن این فهرست، از برشمردن آن‌ها در اینجا چشم‌پوشی می‌کنیم. [↑](#footnote-ref-3)
3. دولت همزمان با آزادسازی فریبا عادل‌خواه، زندانی شهروند فرانسه، به دولت آمریکا برای تبادل زندانیان پیغام ارسال کرد. در مقابل، دولت عراق با اشاره‌ی آمریکا ۵۰۰ میلیون دلار از بدهی‌هایش به دولت ایران را پرداخت کرد. [↑](#footnote-ref-4)
4. برای نمونه نگاه کنید به:‌

امین حصوری: «[ستمدیدگان در برابر اپوزیسیونی خویشاوند دولت](http://pdf.kaargaah.net/156_The_Oppressed_vs_an_Opposition_alongside_the_State.pdf) - درباره‌ امکانات و خطرات تدوام قیام ژینا»، [کارگاه دیالکتیک](https://kaargaah.net/?p=1309)، ۱۵ دی ۱۴۰۱.

کارگاه دیالکتیک: «[درباره‌ی ضرورت پیکارهای ضدهژمونیک](http://pdf.kaargaah.net/TeleKar-156b_On_Necessity_of_Anti_Hegemonial_Struggles.pdf) - با خیز قدرت‌طلبانه‌ی سلطنت‌خواهان چه کنیم؟»، دی ۱۴۰۱. [↑](#footnote-ref-5)
5. سرمشق تاریخیِ دولت اسلامی پاکستان برای تحمیل خود به جمع قدرت‌های اتمی جهان (۱۳۷۷/۱۹۹۸)، عزم و امید حاکمان هراسان و تحقیرشده‌ی ایران را برای دسترسی به سلاح اتمی دوچندان کرد. [↑](#footnote-ref-6)
6. پذیرش هزینه‌های هنگفت اقتصادی و سیاسی برای غنی‌سازی اورانیوم تا مرز تدارک امکان «فرار هسته‌ای»، و نیز برای دسترسی به فناوری موشکی و پهپادهای انتحاری توضیح خود را در ساحت ایدئولوژی نمی‌یابند. بلکه می‌باید آن‌ها را همچون سرمایه‌گذاری‌های رژیم اسلامی ایران برای کسب ثبات در عرصه‌ی جهانی تلقی کرد. [↑](#footnote-ref-7)
7. این چرخش استراتژیک همچنین زمینه‌ها و دلایل مهمی در ساحت اقتصاد سیاسی ایران داشت. چرا که اقتصاد ایران در سال‌های پایانی جنگ با بحران فزاینده‌ای روبرو بود که بخشا با انزوای اقتصادی ایران مربوط بود. از سوی دیگر، جناحی از نخبگان حاکم سرسختانه خواهان برقراری مناسبات بازار آزاد بود. [↑](#footnote-ref-8)
8. در محاسبات پیشین حاکمان ایران یگانه عنصر برای ارزیابی و پیش‌بینی رفتار قدرت‌های جهانی شرق و غرب، عنصر ژئوپولتیک بود. حال آنکه ادغام ناگزیر همه‌ی کشورها در بافتار جهانی‌شده‌ی اقتصاد سرمایه‌داری، خصوصا قدرت‌های بزرگ را به یکدیگر وابسته می‌سازد و سازوکارهای هم‌سازی آن‌ها را (به‌رغم رقابت‌ها و ستیزه‌جویی‌ها) ضروری می‌سازد. مشخصاً عروج جهانی اقتصاد چین مرهون ادغام فزآینده‌ی آن در ملزومات و نیازمندی‌های اقتصاد ایالات متحده بود. از سوی دیگر، رفتار نفع‌طلبانه‌ی دولت روسیه در پرونده‌ی برجام و نیز متزلزل‌شدن موقعیت جهانی روسیه پس از تهاجم اخیر به اوکراین، موجب شده است که توهمات پیشین حاکمان ایران نسبت به امکانات ایستادن در جبهه‌ی روسیه تاحدی کاهش یابد. [↑](#footnote-ref-9)
9. در شرایطی که ثبات رژیم اساسا از درون به‌‌خطر افتاده و اهرم سرکوب هم کارساز نبوده است، نه از متحدان شرقی کمکی برمی‌آید، نه از آن فناوری‌های نظامی وارداتی پرهزینه. [↑](#footnote-ref-10)
10. اکنون در فضای رسانه‌ای ایران، نخبگان و روشنفکران نزدیک به ساختار قدرت هم آشکارا از روند فروپاشی جمهوری اسلامی سخن می‌گویند. برای مثال، محسن رنانی، اقتصاددانی که چندی پیش ستایش‌اش از جایگاه خامنه‌ای خبرساز شده بود، در [نامه‌ی سرگشاده‌](https://www.radiofarda.com/a/mohsen-renani/32277007.html)ای اظهار داشت که «جمهوری‌ اسلامی سه مرحله از [چهار مرحله‌ی] *رخداد سقوط* را طی کرده است». [↑](#footnote-ref-11)
11. این تنها حکومت ایران نبود که اصلاح‌طلبی را به‌عنوان یک رخداد سیاسی اصیل و مردمی جلوه داد. بلکه قدرت‌های غربی هم ازطریق پشتیبانی رسانه‌ای و سیاسی، در توفیق آن پوست‌اندازی سیاسی رژیم ایران نقش مهمی ایفا کردند. [↑](#footnote-ref-12)
12. نظیر الگوهای گذار/مهندسیِ پیشنهادشده در بیانیه‌ی محمد خاتمی و - خصوصا - بیانیه‌ی موسوی، که هم با ساختار سیاسی کنونی جمهوری اسلامی هم‌خوانی بیشتری دارند؛ هم امکان جذب نیروهای نظامی-امنیتی با سبقه و خاستگاهی مذهبی را فراهم می‌آورند؛ و هم از قابلیت مفصل‌بندی با رویکردهای طیفی از نیروهای سیاسی منتقد یا اپوزیسیون حاشیه‌ی نظام (نظیر اصلاح‌طلبان «رادیکال»تر و منزوی‌شده یا نیروهای لیبرال-دموکراتِ «واقع‌گرا» و به‌ویژه روشنفکران دینی و نیروهای ملی-مذهبی) برخوردارند. در این میان، طیف نیروهای به‌اصطلاح «اصلاح‌طلب رادیکال»، روشنفکران دینی و نیروهای ملی-مذهبی می‌توانند وزنه‌ی سیاسی موثری برای این نوع گذار فراهم سازند. چون هم پایگاه اجتماعی دارند؛ هم در بدنه‌ی دولت‌های قبل و بعد از انقلاب ۵۷ تجربه کسب کرده‌اند؛ و هم به ارزش‌های نولیبرالی وفادارند و لذا مستعد مشارکت در روندهای آلترناتیوسازی از بالا هستند. [با سپاس از رفیق ارجمند ح. ب. برای تذکر این نکته‌ی انتقادی] [↑](#footnote-ref-13)
13. خصوصا وقتی‌که هزینه‌ها و گزندهای حفظ این پوسته‌ی سیاسی در حال پیشی‌گرفتن از منافع‌اش باشد. [↑](#footnote-ref-14)
14. تحولات انقلابی در کشورهای جنوب جهانی اغلب به گذارهای سیاسیِ هدایت‌شده زیرنظر طبقه‌ی حاکم نظامی انجامیده است (نظیر مصر و سودان). [↑](#footnote-ref-15)
15. امین حصوری: «[درباره‌ی بنیان‌ها و سازوبرگ‌های دولت در جنوب جهانی](http://pdf.kaargaah.net/103_On_the_Foundations_of_State_in_Global_South_HAmin.pdf)» - با نگاهی به خیزش‌های توده‌ای فرودستان، [کارگاه دیالکتیک](https://kaargaah.net/?p=911)، آذر ۱۳۹۸. [↑](#footnote-ref-16)
16. به‌واقع، قدرت‌های غربی اینک نیرویی را وارد میدان کرده‌اند که از سال‌ها پیش‌تر، هم برای مواجهه با تحولات آینده و هم به‌سان تَرکه‌ای برای به‌راه‌آوردن حاکمان ایران،‌ پرورش داده بودند. [↑](#footnote-ref-17)
17. درحال حاضر، این چکیده‌ی مضمون پیکار هژمونیکی‌ست که در پهنه‌ی درونی خیزش ژینا جریان دارد. [↑](#footnote-ref-18)
18. اگر بنیادگرایی اسلامی زمانی توانست به‌سان بدیل نظام سلطنتی مانع از رادیکالیزه‌شدن انقلاب ۵۷ گردد، قاعدتاً گفتار سلطنت‌خواهی هم می‌تواند به‌سان بدیل نظام اسلامی همان کارکرد چپ‌ستیزی را ایفا کند. [↑](#footnote-ref-19)
19. کاملاً قابل تصور است که رضا پهلوی هم در امتداد همین سنت متداول، صرفاً با غرب همداستان نمی‌شود، بلکه از فرصت‌های موجود برای تعامل با بخشی از اصحاب قدرت در طبقه‌ي حاکم ایران استفاده می‌کند. [↑](#footnote-ref-20)
20. کسب آمادگی برای مواجهه با شرایط سیال و پیچیده [↑](#footnote-ref-21)
21. برای مثال، قدرت‌های غربی خواهان دورکردن دولت ایران از جبهه‌ی روسیه-چین و بازگرداندن آن به اردوگاه غرب هستند. [↑](#footnote-ref-22)
22. سرمایه‌های این بنیادهای ظاهراً غیرنظامی و نهادهای اقتصادی وابسته به سپاه پاسداران درآمیختگی بالایی دارند، و منافع درهم‌تنیده‌ آنان با مجاری نفوذ مشترکی تأمین می‌گردد. افزون‌بر این، هدایت این بنیادها عمدتا توسط ترکیبی از بوروکرات‌ها و سرداران سابق سپاه انجام می‌شود. [↑](#footnote-ref-23)
23. دولت‌ها و سیاست‌مداران اروپایی با توسل به ترفند «مشکلات حقوقی»، از بیان دلیل واقعی این مساله طفره می‌روند. [↑](#footnote-ref-24)
24. همراهی راهبردی تهران با مسکو و پکن در «جهان نوین چندقطبی»، گرچه هنوز برای ساختار سیاسی حاکمیت از جذابیت ایدئولوژیک و ژئوپولتیک ‌بالایی برخوردار است، اما برای طبقه‌ی حاکم فی‌نفسه اهمیتی ندارد، بلکه اهمیت‌اش تابع کارکردهایش برای ثبات و ماندگاری‌ست. [↑](#footnote-ref-25)
25. استقبال ناچیز ازتظاهرات سلطنت‌طلبان در لس‌آنجلس (درقیاس با حجم تبلیغات و جمعیت ایرانیان کالیفرنیا) هم نشان داد که سلطنت‌خواهی حتی در فضای دیاسپورای ایرانی هم برخلاف داعیه‌های موجود، بدنه‌ی بزرگی ندارد. [↑](#footnote-ref-26)
26. هر یک از این جنبه‌های ذکرشده با بخشی از آرمان‌های قیام ژینا مغایرت دارد و برای بخشی از مخالفان و معترضان یا سوژه‌های این خیزش دافعه‌انگیز است. با تفکیک تجریدی سوژه‌ها حول هر یک از این جنبه‌ها می‌توان گفت بر پایه‌ی این دلایل سلطنت‌طلبی به‌ترتیب برای دموکراسی‌خواهان، ملت‌های تحت‌ستم، و زنان و اقلیت‌های جنسی (و فمینیست‌ها) دافعه‌انگیز است. [↑](#footnote-ref-27)
27. رضا پهلوی در مصاحبه با خبرنگاران در کنفرانس امنیتی مونیخ، ۲۹ بهمن ۱۴۰۱. [↑](#footnote-ref-28)
28. یکی از مهم‌ترین چالش‌های درونی قیام ژینا دگرگون‌سای همین بینش (و بینش‌های بازدارنده‌ی غالب بر جامعه) است، که به‌معنای تعمیق فرآیند انقلابی خواهد بود. اما به‌رغم دستاوردهای ناتمام و ناموزونِ کنونی، توفیق در این کار نیازمند دوام [فاکتور زمان] و گسترش قیام است؛ که خود تابعی‌ست از چگونگی توازن‌قوای بین سازمان‌یابی و سرکوب. [↑](#footnote-ref-29)
29. جدا از رخنه‌های امنیتی و/یا همکاری‌های استراتژیک. [↑](#footnote-ref-30)
30. ازجمله خفقان سیاسی دیرین و سرکوب‌های مستمر که مجاری سازمان‌یابی مستقل و آموزش سیاسی انتقادی و آگاهی طبقاتی را کور کرده‌اند؛ و نیز استیصال ملازم با مزمن‌شدن بحران‌ها و فقدان چشم‌انداز رهایی، که سقوط جمهوری اسلامی را برای بسیاری به یک هدف فی‌نفسه بدل کرده‌اند (رویکرد «براندازی»). [↑](#footnote-ref-31)
31. برای مثال، تقلیل زمینه‌های ساختاری مردسالاری به وجه اسلامی حکومت، می‌تواند به این توهم دامن بزند که براندازی رژیم اسلامی مهم‌ترین شرط تحقق شعار «زن، زندگی، آزادی» است. [↑](#footnote-ref-32)
32. افزایش مشهود شمار اعتراضات و اعتصاب‌های کارگری، و نیز تدوین و انتشار منشور مطالبات حداقلی تشکل‌های صنفی-کارگران نشانه‌هایی از این سمت‌گیری هستند. [↑](#footnote-ref-33)
33. مانیا بهروزی: «[درباره‌ی فمینیسم سرمایه‌دارانه](http://pdf.kaargaah.net/147_Individual_Feminism_and_Assimilation_in_Capitalism_ManiaB.pdf) - مسیرهای ادغام کنش‌گری فمینیستیِ فردگرایانه در سرمایه‌داری»، [کارگاه دیالکتیک](https://kaargaah.net/?p=1233) ، اسفند ۱۴۰۰. [↑](#footnote-ref-34)
34. «[سیاست از پایین - سوژگی و سازمان‌دهی](https://kaargaah.net/?p=633)». در مجموعه‌ مقالات: «[گام معلق چپ در پيکارهای ضدسرمايه‌داریِ امروز](http://pdf.kaargaah.net/105_Leftists_Self-Reflections_Ketabe_Kargah_Nr01_HAmin.pdf)»، ترجمه و تدوین: امین حصوری، کارگاه دیالکتیک، آبان ۱۳۹۷. [↑](#footnote-ref-35)
35. «ما چه می‌خواهیم؛ [منشور مطالبات ۲۰ تشکل و نهاد مستقل صنفی و مدنی](https://www.radiozamaneh.com/753466/)»، رادیو زمانه، ۲۶ بهمن ۱۴۰۱. [↑](#footnote-ref-36)
36. در مورد تجارب انقلاب سودان نگاه کنید به مجموعه‌متونی که در کارگاه دیالکتیک تحت‌عنوان «درس‌های انقلاب سودان» منتشر شده است (از جمله [متن سوم](https://kaargaah.net/?p=1304) و [متن پنجم](https://kaargaah.net/?p=1317)). درخصوص جایگاه کمیته‌های مقاومت محلات نگاه کنید به [این مطلب](http://manjanigh.com/?p=5066) در نشریه‌ي منجنیق (فلاخن ۲۲۷: [آینده‌ی کمیته‌های مقاومت در سودان](http://manjanigh.de/wp-content/uploads/2023/02/falakhan227.pdf)). فرایند بدیل تدوین پیش‌نویس قانون اساسی جدید در شیلی، که عمدتا از پایین و از دل جمع‌ها و انجمن‌های محلات (با احیای سنت «کابیلدو») انجام گرفت، نمونه‌ی تاریخی دیگری‌ست که اگرچه - در مقایسه با جوامع خویشاوند سودان و ایران - در بافتار سیاسی‌اجتماعی متفاوتی شکل گرفت، اما می‌تواند واجد بصیرت‌هایی برای تدوین و گسترش منشورهای مطالباتی انقلابی در مسیر آتی قیام ژینا داشته باشد (نگاه کنید به: امین حصوری: «[چگونه موج اعتراضات شیلی از نفس نمی‌افتد](http://manjanigh.de/wp-content/uploads/2020/02/falakhan157.pdf)؟»، نشریه‌ی [منجنیق](http://manjanigh.com/?p=3788)، فلاخن ۱۵۷. [↑](#footnote-ref-37)